



## پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و سی و دوم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۰ گنج حضور، بخش اول (۲)

بی‌مرادی شد قلاووز بهشت  
حفت‌الجنة شنو ای خوش سرشت

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷  
—قلاووز: پیش‌آهنگ، پیشرو لشکر

بی‌مرادی یا ناکام ماندن انسان در رسیدن به خواسته‌های این جهانی و هرآنچه که با آن همانیده شده‌است، قلاووز و راهنمای او به بهشت فضای گشوده‌شده می‌باشد. بنابراین ای انسانی که از جنس خدا هستی و قدرت فضاگشایی به تو عطا شده، به این حدیث پیامبر که می‌گوید بهشت در سختی‌ها پوشیده شده‌است گوش کن.

نکته ۱: پیغام‌های زندگی به صورت بی‌مرادی می‌آیند. باید توجه کرد که در سنین بالاتر هنگامی که قد من ذهنی بلندتر شده و پندار کمال و ناموس تشکیل می‌شود، در این صورت بی‌مرادی‌ها نیز یکی پس از دیگری می‌آیند.

نکته ۲: هنگام بی‌مرادی متوجه می‌شویم که اشکال داریم و ذهن به مرکزمان آمده‌است، بنابراین فضا را باز می‌کنیم و دیگر با سبب‌سازی ذهن کار نمی‌کنیم. البته باید توجه کنیم که ما نمی‌توانیم این کار را یک‌دفعه انجام بدهیم، چرا که دوباره مرکز ما جسم خواهد شد، بنابراین فقط باید تمرکز را روی خود گذاشته، از هدایت و راهنمایی دیگران دست بکشیم و همچنان به کار کردن روی خود ادامه دهیم.

نکته ۳: دو ابزار مهم من‌ذهنی، ملامت و از زیر بار مسئولیت در رفتن است. به عبارتی دیگر من‌ذهنی همواره به ما القا می‌کند: «تو قادر به تغییر خود نیستی»، «دیگران تو را به این روز انداخته‌اند»، «ژنت خراب است»، «جامعه مقصر است» و «هیجاناتی مانند خشم، کینه، رنجش و ترس طبیعی است» تا این‌گونه ما را گیج کرده، در دردها و فکرهای همانیده گم کند.

نکته ۴: علت این که با وجود بی‌مرادی‌های زیاد، خرد خداوند به کمکمان نمی‌آید این است که با سبب‌سازی ذهن کار می‌کنیم، فکر می‌کنیم «می‌دانیم» و نیازی به خرد خداوند نداریم، بنابراین به «قضا و کُن فکان» الهی نیز گوش نمی‌دهیم.

حدیث  
 «حَفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحَفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»

«بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده و دوزخ در شهوات.»

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش  
باخبر گشتند از مولای خویش

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶

عاشقان، انسان‌هایی که از ذهن رها شده و نجات یافتند، وقتی بی‌مراد شده و در به‌دست آوردن چیزی که ذهن نشان می‌دهد ناکام ماندند از مولای خود، خداوند باخبر گشتند، یعنی دانستند زندگی با این بی‌مرادی می‌خواهد پیغامی را به آن‌ها برساند.

[پیغام زندگی عدم‌کردن مرکز و فکر و عمل نکردن با سبب‌سازی ذهن است.]

گفت: رو، هر که غم دین برگزید  
باقی غم‌ها خدا از وی برید

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۳۷

برو آسوده‌خاطر باش که اگر انسانی در این لحظه غم فضاگشایی، عدم کردن مرکز و زنده شدن به خدا را داشته باشد و بخواهد از ذهن بیرون بیاید، در این صورت خداوند او را از غم همانیدگی‌ها نجات می‌بخشد. [چرا که وقتی مرکز انسان عدم می‌شود، دیگر همانیدگی‌ها قدرتی ندارند تا به مرکزش راه یابند و او را غمگین کنند.]

نفس و شیطان هر دو یک تن بوده‌اند  
در دو صورت خویش را بنموده‌اند

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۳

نفس و شیطان هر دو در اصل از یک جنس بوده‌اند، اما در ظاهر به دو صورت متفاوت نمایان شده‌اند، یکی به صورت من‌ذهنی در انسان و دیگری هم به صورت شیطان که نیروی همانیدگی و درد این جهان است.

نکته: وقتی من‌ذهنی داریم و مرکزمان جسم است، کارگاه شیطان می‌شویم.



چون فرشته و عقل که ایشان یک بُدند  
بهرِ حکمت‌هاش دو صورت شدند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۴

مانند فرشته یا همان فضای گشوده‌شده و عقل کُل یا همان خداوند که از یک جنس هستند، ولی به دلیل حکمت‌های خداوند به دو صورت جلوه کرده‌اند.

نکته: وقتی فضاگشایی می‌کنیم و مرکزمان عدم است، کارگاه خداوند می‌شویم.

گفت شیطان که بما اغویتتی  
کرد فعل خود نهان، دیو دنی

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۸  
–دنی: فرومایه، پست

«شیطان به خداوند گفت که تو مرا گمراه کردی. او گمراهی خود را به حضرت حق نسبت داد و آن دیو فرومایه کار خود را پنهان داشت.»

[ما نیز مانند شیطان مسئولیت گناه خود را نمی‌پذیریم؛ یعنی چیزها را به مرکزمان آورده، با هشیاری جسمی فکر و عمل می‌کنیم و به خداوند می‌گوییم تو ما را به این روز انداخته‌ای، بنابراین جرم و گناه خود را پنهان می‌کنیم.]

نکته: آوردن چیزهای ذهنی به مرکز و برحسب هشیاری جسمی فکر و عمل کردن بدون شک عواقب بد به همراه دارد.

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶  
- «قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ.»

«ابلیس گفت: پروردگارا به عوض آن که مرا گمراه کردی، من نیز بر راه بندگانت به کمین می نشینم و آنان را از راه مستقیم تو باز می دارم.»

گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا  
او ز فعل حق بُد غافل چو ما

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۹

«ولی حضرت آدم گفت: «پروردگارا، ما به خود ستم کردیم.» و او همچون ما از حکمت کار حضرت حق بی خبر نبود.

نکته: وقتی ما اقرار می‌کنیم کارهای بد ما بوده که ما را به این جا رسانده و دیگر نمی‌خواهیم به این کارها ادامه بدهیم و در نتیجه ذهن را به مرکزمان نیاورده، فضا را باز می‌کنیم و صبر و شکر کردن را می‌آموزیم، در این صورت دیگر از قوانین و کارهای خداوند غافل نیستیم؛ در نتیجه کم‌کم با فکرهای «قضا و کُنْ فَکَانَ» آشنا می‌شویم و می‌آموزیم که چگونه کارگاه خداوند شویم.

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳  
- «قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

«آدم و حوا گفتند: پروردگارا به خود ستم کردیم و اگر بر ما آمرزش نیاوری و رحمت روا مداری، هر آینه از زیان کاران خواهیم بود.»

با تشکر:  
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها  
گوینده: لیلا



خانم لیلا



سجده آمد کندن خشت لُزب  
موجب قُربی که وَاَسْجُدْ وَاَقْتَرِبْ

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۹  
-لُزب: چسبنده

کندن سنگ‌های چسبنده همانیدگی‌ها [که مرکز انسان را تحت جاذبه خود قرار می‌دهند و به سوی خود می‌کشند،] همانند سجده کردن به زندگی است. و این سجود به زندگی یعنی فضاگشایی در اطراف آن چه که ذهن نشان می‌دهد و مهم ندانستن فکرها و تصاویر ذهنی موجب کنده شدن آن همانیدگی و نزدیک‌تر شدن انسان به اصل خود می‌شود که خداوند در قرآن می‌فرماید: «سجده کن، تسلیم شو و به من نزدیک شو.» نکته: ما نباید سجده کردن به خداوند را با سجده کردن به ذهن یکی بگیریم. در واقع پذیرش اتفاق این لحظه بدین معنی نیست که ما تسلیم اتفاق این لحظه می‌شویم، بلکه ما تسلیم خداوند می‌شویم، فضا را می‌گشاییم تا خداوند از فضای گشوده‌شده امور را سامان دهد و اصلاح کند.

قرآن کریم، سوره علق (۹۶)، آیه ۱۹  
- «كَلَّا لَا تُطَعُّهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ.»

«نه، هرگز، از او پیروی مکن و سجده کن و به خدا نزدیک شو.»

تا که این دیوار، عالی گردن است  
مانع این سر فرود آوردن است

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۰

تا زمانی که دیوار همانیدگی، پندار کمال و ناموس بلند و افراشته است، امکان سر فرود آوردن و سجده، تسلیم و فضاگشایی وجود ندارد.



سجده نتوان کرد بر آب حیات  
تا نیابم زین تنِ خاکی نجات

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۱

تا از این تن خاکی نجات پیدا نکنم، بر آب حیاتی که از طرف زندگی می‌آید نمی‌توانم سجده کنم و تسلیم شوم. نکته: برای رهایی از تن خاکی باید فضا را گشود و آن‌چه را که ذهن نشان می‌دهد، بی‌اثر کرد. باید توجه کرد که این کار با فشار آوردن و سبب‌سازی ذهنی امکان ندارد، چرا که در این صورت درست مثل این که اسلحه‌ای را به دست دشمن داده، او را مجهز کرده‌ایم و در عین حال قصد شکست او را نیز داریم. به بیانی دیگر ما باید فضا را باز کنیم تا به لحاظ زندگی قوی و به لحاظ من‌ذهنی خشک شویم تا عمل تبدیل در ما صورت پذیرد. این کار مستلزم پذیرش کامل وضعیت ذهنمان است نه ستیزه و جدال با آن. بنابراین گفتن این جملات: «من کاری می‌کنم که ذهنم به مرکز نیاید»، یا «چرا این همه درد دارم و باید هرچه زودتر آن‌ها را بیندازم»، و «من ثابت می‌کنم که آن‌چه ذهنم نشان می‌دهد و مردم می‌گویند نیستیم»، همه این‌ها غلط و اشتباه است.

پس تو هر جفتی که می خواهی، برو  
محو و هم شکل و صفات دوست شو  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۰۵

ای انسان تو قدرت انتخاب داری و می توانی به سوی هر جفتی که می خواهی بروی و با آن هم شکل و هم صفات  
شده، در میان آنان محو و فانی شوی.

[ما همه یک هشیاری هستیم. می توانیم با من ذهنی جفت شده و من ذهنی شویم که در این صورت از خداوند دور  
می شویم و یا این که می توانیم با وحدت مجدد با خداوند، عشق را تجربه کنیم.]

نور خواهی، مستعد نور شو  
دور خواهی، خویش بین و دور شو

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۰۶

اگر طالب روشنی هستی، با فضاگشایی استعداد گرفتن نور را در خود پدید بیاور. و اگر می خواهی از حق دور باشی، منقبض شو، فضا را ببند، خودت را ببین، از سخن گویی ارتفاع بگیر و با عقل من ذهنی فکر و عمل کن.

ور رهی خواهی از این سِجْنِ خَرَبِ  
سر مکش از دوست و اَسْجُدِ وَاَقْتَرِبِ

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۰۷  
-سِجْنِ خَرَبِ: زندانِ ویران، مراد جسمِ فانی است.

اگر می خواهی از زندانِ ذهن که چهار بعد وجودت را ویران می کند و کار او جز ویرانگری و نابودی چیز دیگری نیست رها شوی و نجات یابی، بنابراین از دوست، خداوند سر مکش، با فضاگشایی سجده کن، تسلیم شو تا به او نزدیک شوی.

گفت: **وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ** یزدانِ ما  
**قُرْبِ** جان شد سجده ابدانِ ما  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱

«حق تعالی به ما فرمود: سجده کن و نزدیک شو. سجده‌ای که توسط جسم‌های ما صورت می‌گیرد موجب تقرب روح ما به خدا می‌شود.»

[در این بیت مولانا از زبان زندگی به ما می‌گوید درست است که من ذهنی داری اما می‌توانی با خم کردن من ذهنی و ساکت‌تر شدن به خداوند سجده کنی. همین امر کمک می‌کند تا به مرور در هر وضعیتی با پذیرش اتفاق، سجده و تعظیم خداوند را به‌جا آوریم.]

نکته ۱: ما می‌توانیم با توجه و عمل کردن به این ابیات کارهایی را که بزرگانی چون مولانا ما را از انجام آن منع می‌کنند، انجام ندهیم و همچنین مشغول کارهایی شویم که به آن‌ها سفارش شده‌ایم و باید انجام دهیم. در این صورت پایمان نمی‌لغزد و آرام‌آرام می‌آموزیم که چگونه در هر شرایطی تسلیم شویم و سجده کنیم.

نکته ۲: یکی از مواردی که مولانا همواره به ما یادآوری می‌کند رعایت ادب در پیشگاه خداوند است. ادب خاموش کردن عقل من‌ذهنی، دچار نسیان نشدن یعنی اجسام را به مرکز نیاوردن و سجده کردن یا همان تسلیم و فضاگشایی و استکمال تعظیم و گرامی‌داشت خداوند را به‌جای آوردن است.

پس بِنه بر جای هر دم را عَوْض  
تا ز وَاَسْجُدْ وَاَقْتَرِبْ یابی غَرْض

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷

بنابراین به جای هر لحظه عمر که از دست می‌دهی، با سجده و قُرب به حضرت حق، عوض و مابه‌ازایی برای آن بگمار تا از این طریق به مقصود حقیقی که زنده شدن به زندگی ست برسی.

[به عبارتی دیگر ما باید تمام حواس خود را متوجه فضاگشایی، تسلیم و عدم کردن مرکزمان کنیم و در صورت مشاهده قبض، با فضاگشایی چاره‌ای بیندیشیم، تا در این صورت لحظه‌به‌لحظه به حضور زنده‌تر شده، به غرض اصلی سجده و تسلیم که اتصال به حقیقت وجودی خویش و زنده شدن به خداوند است نائل شویم.]

در تمامی کارها چندین مکوش  
جز به کاری که بود در دین، مکوش

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۸

در تمامی کارهایی که ذهن، تو را وادار به انجامش می کند و می خواهد به مرکزت راه یابد تا از طریق آن فکر و عمل کنی، به سوهای مختلف بروی و باورهای ازپیش ساخته را به کار ببندی، سعی و تلاش نکن، مگر در کاری که به تسلیم و فضاگشایی مربوط می شود. در این کار تا می توانی حرکت کرده و کوشش کن تا دوباره از جنس الست و خدا شوی.



عاقبت تو رفت خواهی ناتمام  
کارهایت اَبتر و نانِ تو خام

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹

سرانجام تو بدون این که کارهایت را تمام کرده باشی، از این دنیا می‌روی، بنابراین کارهایت ناقص و نانِ معنوی تو ناپخته خواهد ماند یعنی به خدا زنده نمی‌شوی.

نکته: ما نباید بهانه بیاوریم و بگوییم تا کارهای این جهانی‌ام تمام نشده نمی‌توانم به حضور برسیم، زیرا بالاخره ما از این جهان می‌رویم و کارهای دنیایی ما ناقص می‌ماند و زمان مرگ متوجه می‌شویم که دیگر فرصتی نداریم و هنوز به حضور زنده نشده‌ایم.

از خدا غیر خدا را خواستن  
ظن افزونی ست و، گلی کاستن  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

اگر انسان از خداوند چیزی جز فضاگشایی و تبدیل شدن به او را بخواهد و شهوت زیاد کردن همانیدگی‌ها و آن چیزی را که ذهن نشان می‌دهد داشته باشد، در این صورت گرچه که با زیاد کردن همانیدگی‌ها توهم به دست آوردن زندگی نیز به او دست می‌دهد، اما در واقع او با این کار به سبب‌سازی ذهن افتاده و همه زندگی‌اش تلف می‌شود.

نکته ۱: ما با کوشش و استفاده از خرد و خلاقیت زندگی و فکرهای جدید می‌توانیم آن چیزی را که می‌خواهیم به دست بیاوریم.

نکته ۲: ما نمی‌توانیم شهوت و حرص زیاد کردن چیزها را داشته باشیم و خدا را هم جزو آن چیزها به شمار بیاوریم و فکر کنیم آخر سر به او می‌رسیم.

نکته ۳: از خدا خدا را خواستن یعنی فضاگشایی، فضاگشایی و هر لحظه مرکز عدم.

چیست تعظیم خدا افراشتن؟  
خویشتن را خوار و خاکی داشتن

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸  
-تعظیم: بزرگداشت، به عظمت خداوند پی بردن

تعظیم و بزرگداشت خداوند چیست؟ باز شدن فضای درون از طریق فضاگشایی لحظه به لحظه و کنار گذاشتن چیزی که ذهن به انسان نشان می دهد تا با سبب سازی آن چیز را به مرکزش بیاورد. او برای تعظیم لحظه به لحظه، باید با پذیرش اتفاق این لحظه تسلیم شود و عقل خدا را بگیرد. بدین ترتیب همانیدگی ها را از مرکزش خارج می کند و در آسمان یکتایی، بزرگ و افراشته می شود. با این کار من ذهنی او نیز کوچک تر و ناچیز می شود، تا زمانی که کاملاً صفر شود.

نکته: با منقبض شدن و «از خدا غیر خدا را خواستن» نمی شود خدا را تعظیم کرد.

چیست توحید خدا آموختن؟  
خویشتن را پیشِ واحد سوختن

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۹

یادگیری توحید و یکتایی خداوند چیست؟ این است که انسان خاصیت توحید و یکتایی خداوند را بشناسد و با فضاگشایی به سوی یکتا شدن و بی‌نیازی پیش رود. بدین ترتیب به‌عنوان حضور ناظر همانیدگی‌ها را شناسایی کرده و از آن آزاد خواهد شد تا یواش‌یواش من‌ذهنی توهمی خود را در پیشگاه خدای واحد بسوزاند و اتکایی به جهان بیرون نداشته باشد.

نکته: شناسایی همانیدگی‌ها مساوی با آزادی است.

گر همی خواهی که بفروزی چو روز  
هستی همچون شبِ خود را بسوز

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۰

ای انسان، اگر می خواهی همچون روز، روشن و فروزان شوی و شادی بی سبب زندگی را تجربه کنی، در این صورت آن چیزی که ذهن نشان می دهد را به مرکزت راه نده و این حس وجود و حس هویت ذهنی ات را که همچون شب تیره و تاریک است، پیش خداوند بسوزان تا هیچ اثری از آن باقی نماند.

نکته: ما با خواندن ابیات مولانا و کار روی خود می توانیم از هستی توهمی من ذهنی برهیم. اما وقتی فضا گشوده شد و زندگی درون و بیرونمان بهتر شد نباید کار روی خود را متوقف کنیم زیرا دچار نسیان می شویم و من ذهنی براساس آن وضعیت خوب و پندار کمال بالا آمده، خودش را دوباره می سازد.

خواب چون درمی‌رمد از بیمِ دلِق  
خوابِ نسیانِ کی بود با بیمِ حَلَق؟

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۰  
-نسیان: فراموشی

در جایی که ترس از دزدیده شدن رخت و لباس، خواب را از چشمان مردم می‌دزدد، پس چگونه ممکن است انسان با وجود دشمنی به خطرناکی من‌ذهنی که درون اوست و در پی گرفتن جان زنده زندگی‌اش می‌باشد به خواب غفلت و فراموشی فرورود و منظور خود را از آمدن به این جهان از یاد ببرد؟

نکته ۱: اگر مرکز ما جسم شود مواخذه می‌شویم یعنی یک اتفاق بد برای ما می‌افتد.

لَا تُؤَاخِذْ أَنْ نَسِينَا، شَدَّ غَوَاهُ  
كِه بُوَد نَسِيَان بِه وَجْهِي هَم گَنَاه

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۱

آیه‌ای که می‌گوید: «مؤاخذه مکن اگر فراموش کردیم»، گواه بر این امر است که اگر انسان در این لحظه مرکز عدم و فضاگشایی را فراموش کرده و جسمی را به مرکز خود بیاورد، در این صورت مرتکب گناه شده و به همین سبب مواخذه خواهد شد.

نکته: همیشه این یادمان باشد که نباید هیچ‌جایی متوقف شویم و با بهبود وضعیت زندگی‌مان در بیرون، روند کار کردن روی خود را ناتمام بگذاریم، بلکه باید مرتب فضا را باز کرده و روی خود کار کنیم تا عمیق و عمیق‌تر شویم.

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۸۶  
-«...رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا...».

«... ای پروردگار ما، اگر [مرکز را عدم نکرده فضا را باز نکردیم و جسم‌های ذهنی را در مرکز گذاشتیم و تو را]  
فراموش کرده‌ایم یا خطایی کرده‌ایم، ما را بازخواست مکن ...».

[اگر مرکز ما جسم شود بازخواست می‌شویم، زیرا این تخم بدی است که خودمان کاشته‌ایم و برداشت خواهیم  
کرد.]



زآن که استکمال تعظیم او نکرد  
ورنه نسیان در نیآوردی نبرد

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۲

زیرا انسان به طور تمام و کمال تعظیم خداوند را به جای نیآورده و فقط بخشی از اداره امور زندگی خود را به خدا سپرده بود؛ یا به عبارتی او با فضاگشایی مرکز عدم خود را حفظ نکرد، و گرنه در مقابل حمله‌های من‌ذهنی در قالب فراموشی شکست نمی‌خورد و به بهبود وضعیت ظاهری و مادی زندگی‌اش بسنده نمی‌کرد.

بی‌نهایت حضرت است این بارگاه  
صدر را بگذار، صدرِ توست راه

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۶۱

مراتبِ باز شدن فضای درون و طلب حضور نهایی ندارد، صدری نداریم و رسیدن و مقصدی در کار نیست. همیشه باید فضاگشا باشیم، بنابراین صدر مجلس و آن مرتبه عالی عرفانی را که ذهنت نشان می‌دهد رها کن. برای رسیدن به مرتبه عالی در این لحظه اولین قدم را با فضاگشایی بردار و همواره با حفظ طلب، روی خودت کار کن و در راه سلوک باش.

همچنین هر شهوتی اندر جهان  
خواه مال و، خواه جاه و، خواه نان

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵۷

همچنین هر چیزی را که ذهن نشان می‌دهد تا به مرکزت بیاوری، از جنس آن شوی و تو با علاقه و از روی شهوت بدون هیچ کنترلی به سویش می‌روی تا بلکه از آن زندگی بگیری، مثل مقام، مال، چیزهای خوردنی، تأیید و توجه و ... [ادامه معنا در بیت بعد]

نکته: اگر در حالی که در مرکز ما جسم است و شهوت آن را داریم، بگوییم که «من به سوی خدا می‌روم و عبادت می‌کنم» درحقیقت منافق هستیم چون جنس مرکز ما و آن چیزی که به زبان می‌آوریم یکی نیست.

هر یکی زین‌ها تو را مستی کند  
چون نیابی آن، خُمارت می‌زند

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵۸

هر کدام از این همانیدگی‌ها که در مرکزت باشد تو را مست می‌کند و دچار خوشی آن‌ها می‌شوی و اگر آن‌ها را به دست نیاوری یا از دست بدهی خمار می‌شوی، یعنی ناخوش، بی‌حوصله و غمگین می‌شوی.

نکته: هر چیزی که ما با آن همانیده هستیم از جمله انسان‌ها ما را دچار بی‌مرادی می‌کنند زیرا یا می‌روند یا تغییر می‌کنند.

این خُمارِ غم دلیل آن شده‌ست  
که بدان مفقود، مستی‌ات بده‌ست

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵۹

این «خُمارِ غم»، پژمردگی و بی‌حوصلگی و غمگین بودنِ تو نشانه این است که این چیزی که کم شده یا از دست داده‌ای و تو را دچار مستی کرده، هنوز در مرکزت وجود دارد و تو با آن همانیده هستی و از آن شراب می‌گیری.

جز به اندازه ضرورت، زین مگیر  
تا نگردد غالب و، بر تو امیر

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶۰

بیش از حد ضرورت از همانیدگی‌ها بر ندار و آن‌ها را در مرکزت نگذار تا مبادا شهوت و حرصِ آن‌ها بر تو چیره و غالب شود.

نکته: وقتی که مرکز ما عدم است و دارای هشیاری حضور هستیم، ضرورتِ آن چیزهایی را که ذهن نشان می‌دهد تشخیص می‌دهیم، زیرا زندگی دارای موازنه و قدرت بالانس کردن چیزهاست، اما من‌ذهنی از هر چیزی که با آن همانیده است بیشترین را می‌خواهد، دچار حرص است، سیری‌پذیر نیست و موازنه و قدرت بالانس کردن ندارد.

سر کشیدی تو که من صاحب دلَم  
حاجت غیری ندارم، واصلَم

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶۱

اما تو سرکشی می کنی و از همه این پندها و صحبت‌ها رو برمی گردانی و مدعی می شوی من خودم جزو عرفا و صاحب‌دلان هستم و به راهنما و مرشدی مثل مولانا نیازی ندارم، چراکه خودم مستقیماً به زندگی وصل هستم.

آن چنان که آب در گل سرگشَد  
 که منم آب و، چرا جویم مدد؟  
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶۲

چنان که آب گل آلود نیز در میان گل با غرور و سرکشی می گوید: «من نیز آب زلالم، چرا از دیگری کمک بخواهم؟» [در حالی که آب گل آلود به خورشید نیاز دارد که گل را خشک کند یا آن را بخار کند تا تبدیل به باران شود و به دریا برسد] ما نیز در من ذهنی مثل آب گل آلود هستیم زیرا گل همانیدگی ها پای ما را گرفته و جاذبه آن ها روی ما کامل است. با این همه می گوییم من از کسی کمک نمی خواهم، در صورتی که برای رهایی از همانیدگی ها که مثل گل پای هشیاری ما را گرفته اند نیاز به کمک داریم.

با تشکر:  
 کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها  
 گوینده: لیلا





با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

